

پارادایم اسلامی توسعه انسانی

ناصر جهانیان*

چکیده

توسعه انسانی اسلامی نیاز امروز تمامی جوامع بشری است. آنچه توسعه انسانی یک جامعه را از دیگر جوامع رنگ و بوی دیگر می‌بخشد و سرعت نفوذ و انتشار تمدنی‌اش را متمایز می‌کند پارادایم یا دیدمان حاکم بر آن جوامع می‌باشد که در این مقاله به معنای چارچوب و اصول فکری که بر بینش انسان نسبت به رویدادهای جهان و آدمی تأثیر می‌گذارد، در نظر گرفته شده است. پارادایم اسلامی نسبت به توسعه انسانی با پارادایم متعارف توسعه انسانی تفاوت دارد. در این مقاله، با استفاده از آیات قرآن کریم ماهیت توسعه اسلامی، اهداف نهایی این توسعه، و مبانی عقیدتی و ارزشی توسعه اسلامی که کرامت، عزت، و رفاه انسان را محقق می‌سازد؛ تبیین می‌شود. بنابراین، مقاله در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که این اهداف، مبانی عقیدتی و ارزشی از منظر اسلام کدامند؟ و روش اکتشاف آن‌ها چگونه است؟ روش تحقیق در مرحله گردآوری اطلاعات، اسنادی یا کتابخانه‌ای است. در استنتاجات قرآنی، حدیثی و فقهی مطابق روش تحلیل متون عمل می‌شود. در مباحث اقتصادی به روش تحلیلی عمل خواهد شد.

کلیدواژه‌ها

توسعه انسانی اسلامی، پارادایم اسلامی، تمدن بشری، معنویت، حیات طیبه، جامعه اسلامی.

مقدمه

الگوی توسعه انسانی به رغم شهرت و فراگیر بودنش فاقد محتوی و کمال لازم برای کشورهای در حال توسعه است. در سال ۱۹۷۱، هرچند محبوب‌الحق توانست این کشورها را برای دنبال کردن این الگو ترغیب کند، ولی پس از سپری شدن نزدیک به چهل سال از آن، چیزی به جز شعارهای تکراری باقی نمانده است.

الگوی توسعه انسانی مشتمل بر منظومه‌ای از ارزش‌ها، باورها و درک ویژه‌ای از واقعیت تجربی و از نظریه و روش‌شناسی متمایزی برخوردار است. محتوای «توسعه انسانی متعارف» سکولار است و در کشورهای در حال توسعه با بحران روبه‌روست و باید به طور انقلابی تغییر کند، یعنی دین، ارزش‌ها، نهادهای دینی و رهبری دینی باید محور امور جامعه قرار گیرند. از سوی دیگر، شاخص‌های توسعه انسانی، ظلم و استثمار کشورهای سلطه‌گر را نشان نمی‌دهد، این شاخص‌ها ننگ عدم استقلال کشورهای زیرسلطه را نمایان نمی‌کنند و همین‌طور این شاخص‌ها عیب عدم تولید مستقل و ملی را نمی‌توانند نشان دهند. از این‌رو، باید با استفاده از معیارهای عزت اسلامی (نظم بین‌الملل جدید مبتنی بر ظلم‌ستیزی و حمایت از مظلومین)، معنویت، عقلانیت و مصلحت دینی، امنیت، عدالت و شکوفایی اقتصادی، شاخص‌های جدیدی طراحی شود تا کشورهای جهان در این محورها ارزیابی شده و در آن هنگام است که تا حدودی می‌توان به مقایسه پیشرفت خدایسندانه و مردم‌سالارانه کشورها دست یازید. از این‌رو، باید دیدمان و پارادایم جدیدی ارائه شود تا پاسخ‌گو و حلال مشکلات این بحران علمی ایجاد شده در اقتصاد توسعه شود. این مقاله تلاش دارد قدمی هرچند کوچک در این مسیر بردارد.

پارادایم [دیدمان] اسلامی توسعه

پارادایم (paradigm) در زبان انگلیسی به الگو، مدل و طرح نوعی یک شیء، تعریف شده است، ولی در اصطلاح، نوعی جهان‌بینی است که متضمن و دربرگیرنده نظریه‌ها و روش‌شناسی موضوع علم تجربی است.

کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی سنگ بنای پارادایم را گذاشت و آن را در مقابل تبیین‌های سنتی از حقیقت دانش که با شواهد تاریخی همخوانی نداشتند، به عنوان تبیینی برای چگونگی رشد و توسعه علم قرار داد. سپس فیلسوفان و دانشمندان، این اصطلاح را در علوم مختلف طبیعی، تجربی و فلسفی بکار بردند. وجود پارادایم مشترک میان دانشمندان از دیدگاه کوهن می‌تواند ملاک تمییز علم از غیر علم باشد. فرایند طلوع و غروب

علم نزد کوهن به این شرح است: پیش علم؛ علم عادی؛ بحران؛ انقلاب؛ علم عادی جدید؛ بحران جدید؛...

یافتن معنای مشخص برای واژه پارادایم کار ساده‌ای نیست. مارگارت ماسترمن، در نگاشته‌های کوهن، بیش از بیست معنا برای پارادایم شناسایی کرده است. این واژه در فلسفه علم به سه معنای عام، خاص و اخص به کار رفته است:

پارادایم (paradigm) در معنای عام به معنای چارچوب و اصول فکری است که بر بینش انسان نسبت به رویدادهای جهان و آدمی تأثیر می‌گذارد.

این اصطلاح در معنای خاص، متشکل از مجموعه باورهای متافیزیکی، ارزش‌ها، قوانین، مدل‌ها و مصادیقی است که میان جمعی از دانشمندان مشترک است. پس پارادایم به این معنا عبارت است از مجموعه‌ای از مفاهیم، باورها، پیش‌فرض‌های مابعدالطبیعی، دستورات شبه اخلاقی، نظریه‌ها، قوانین، ابزارهای اندازه‌گیری و چگونگی به کارگیری آنها، قوانین روش‌شناختی و معرفت‌شناختی در یک جامعه علمی.

معنای اخص پارادایم سرمشق، نمونه، مانند و نسخه (exemplar) برای حل مسائل علمی است؛ مانند مثال حرکت جسم بر روی سطح شیب‌دار که نیوتن برای حل مسائل از آن کمک می‌گرفت (نک: خسروپناه: ۱۳۹۱).

مراد نویسنده این مقاله از پارادایم معنای عام آن است و در این نگاشته به اهداف و مبانی عقیدتی و ارزشی توسعه انسانی از منظر اسلام می‌پردازیم.

روشن است که پارادایم اسلام نسبت به توسعه انسانی با پارادایم متعارف توسعه انسانی تفاوت دارد. بر اساس این پارادایم، جامعه متشکل از انسان‌های آگاه، سالم، و پردرآمد الزاماً پیشرفته نیست؛ بلکه عناصر دانش، سلامت، و ثروت حتی می‌توانند موجب غفلت انسان و در نهایت سقوط تمدن‌های بشری شوند. در این پارادایم، معنویت و داشتن حیات طیبه بالاترین اهمیت ممکن را دارد. بر این اساس، در جامعه اسلامی، پیشرفت و توسعه انسانی عبارت است از تربیت انسان‌هایی آگاه، سالم، پردرآمد، باایمان و معنوی. در واقع، ایمان ابزاری برای حفظ دانش، سلامت و ثروت از مسیر انحراف و انحطاط است؛ زیرا مؤمن دانشمند، سالم و ثروتمند به این باور رسیده است که حفظ و رشد دانش، سلامت و ثروت در انفاق و رساندن آن به همه اقشار جامعه است، چون زکات هر نعمتی باید پرداخته شود. از اینجاست که انصاف و عدالت در جامعه اسلامی نهادینه شده و انسانی شدن توسعه و پیشرفت را پایدار می‌کند.

در این مقاله، با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم ماهیت توسعه اسلامی، اهداف نهایی این توسعه و مبانی عقیدتی و ارزشی توسعه اسلامی که کرامت، عزت و رفاه انسان را محقق

می‌سازد، تبیین می‌شود. اما پیش از آن، به اختصار به بررسی ماهیت توسعه می‌پردازیم.

چیستی توسعه

رشد، ترقی، ارتقاء، پیشرفت و توسعه واژه‌هایی هم‌افق و تقریباً مترادف‌اند (نک: فرهنگ المورد، ۲۰۰۱: ۲۶۷؛ و فرهنگ آکسفورد، ۱۹۸۹، ج ۴: ۵۶۵). بیش از دویست سال است که چنین واژه‌هایی در ادبیات اقتصادی-سیاسی جهان کاربرد داشته و خاستگاه آغازین آن اروپا و تمدن صنعتی غرب است.

اندیشمندان مرتبط با توسعه از قبیل میردال، تودارو و بلک توسعه و پیشرفت را به مفهوم جامع و فراگیر تعریف کرده‌اند و به شاخص‌هایی چون «عقلانیت، برنامه‌ریزی توسعه، افزایش بهره‌وری، افزایش سطح زندگی، تساوی اجتماعی و اقتصادی، بهبود نگرش‌ها و نهادهای موجود، وحدت ملی، استقلال ملی، دموکراسی برای توده مردم، انضباط اجتماعی» تصریح کرده‌اند. همگی، بر این نکته تأکید دارند که توسعه فرایند تحول بلندمدت، همه‌جانبه، ساختاری و کیفی درون یک نظام اجتماعی بنام جامعه (دولت - ملت) است که نیازهای رو به گسترش جمعیت را با روشی عقلانی برآورده کند (نک: نراقی، ۱۳۷۰: ۳۱؛ کلمن و نیکسون، ۱۳۷۸: ۲۲؛ تودارو، ۱۳۷۸: ۲۳؛ میر، ۱۳۷۸: ۳۵).

توسعه امری ارزشی است که در چارچوب نظام‌های اجتماعی فرهنگی شکل خاصی پیدا می‌کند. هر نظام اجتماعی برای تداوم مستقل خود محتاج نظام ارزشی و فرهنگی ویژه خود است. این نظام فرهنگی روح آن نظام نامیده می‌شود و رفتارهای عوامل فردی، نهادی، و سازمانی را درون خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل داده و ارتقاء می‌بخشد. خرده‌نظام اقتصادی تولید ثروت، خرده‌نظام سیاسی تولید قدرت، خرده‌نظام اجتماعی تولید عاطفه و همبستگی کرده، و خرده‌نظام فرهنگی، معرفت، دانش و اخلاق تولید می‌کند. خرده‌نظام شخصیت فردی (افراد نخبه، قهرمان، و بزرگ و بزرگوار) می‌تواند نقش عظیمی در تأسیس نهادهای جدید و خلاق و اصلاح نهادهای قدیمی داشته باشد. توسعه خرده‌نظام اقتصادی، توسعه اقتصادی؛ توسعه خرده‌نظام سیاسی، توسعه سیاسی؛ توسعه خرده‌نظام اجتماعی، توسعه اجتماعی و توسعه خرده‌نظام فرهنگی، توسعه فرهنگی نامیده می‌شود.

ماهیت توسعه اسلامی

آیا اسلام به توسعه و پیشرفت معتقد است؟ اگر آری، ماهیت این نوع از توسعه چیست؟ چه تفاوت ماهوی میان توسعه دینی و غیردینی وجود دارد؟

توسعه هر چند به مفهوم اصطلاحی آن در قرآن کریم و روایات وارد نشده است، اما برخی مفاهیم در این کتاب آسمانی و روایات مطرح شده که نشان‌دهنده مطلوب بودن توسعه است. مفاهیم و واژه‌های استعمار (هود: ۶۱)، جعل سد بین دو قوم یا جوج و مأجوج (الکهف: ۹۴)، هفت سال زراعت جدی و مداوم و برنامه‌ریزی شده توسط مردم مصر (یوسف: ۴۷)، حداکثر آمادگی برای تهیه نیروهای نظامی و ادوات آن جهت ایجاد رعب در دل دشمنان (الانفال: ۶۰)، امر به طلب فضل خداوند و جست‌وجوی روزی در زمین (نحل: ۱۴، اسراء: ۱۲، اسراء: ۶۶، قصص: ۷۳، روم: ۴۶، فاطر: ۱۲، جاثیه: ۱۲، جمعه: ۱۰)، بخشی از بار معنایی توسعه از منظر قرآن را می‌رسانند. اما در این میان واژه «استعمار» و «عمران» بیش از همه به مفهوم توسعه نزدیک‌ترند. شاید شگفتی‌آفرین باشد اگر بگوییم یکی از اهداف خلقت انسان از منظر قرآن کریم و فرهنگ مکتوب اسلامی عمران و آبادی زمین در نظر گرفته شده است؛ قرآن کریم می‌فرماید: (وَالَّذِي تُمُودَ أَحَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعْمَرُوا ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ)^۱ (هود: ۶۱).

راغب اصفهانی می‌نویسد: «أَنْشَأَ» به معنای ایجاد و تربیت است و بیش‌تر در جانداران کاربرد دارد؛ «عمارت» نیز به معنای آباد کردن چیزی و «اعمار» و «استعمار» به معنای تفویض آبادانی زمین به کسی است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۳۰۹). بنابراین، کلمه «عمارت» در آیه شریفه به معنای آن است که زمین را از حالت طبیعیش به حالتی برگرداند که بتوان از فایده‌های مورد انتظارش استفاده کرد. برای مثال، ساختن منزل برای سکونت، مسجد برای عبادت، کشت برای برداشت، ایجاد باغ برای رسیدن به میوه و تفریح در آن. از سوی دیگر، واژه «استعمار» طلب عمارت و آبادانی است به این صورت که از انسان خواسته شده، زمین را به گونه‌ای بسازد که بشود از منافعش بهره برد (همان: ۳۱۰).

ظاهر این آیه شریفه همان‌طور که سید قطب نیز بیان کرده این است که مشرکین ثمود این مسئله که خداوند خالق انسان‌ها از زمین است و از آنها به نحو تکوینی و با ابزار فطرت خواسته تا به عمران زمین بپردازند انکار نمی‌کنند، بلکه انکارشان نسبت به ربوبیت و دینداری است؛ از همین رو، باید نسبت به گذشته جبران و نسبت به آینده به خدا و دینداری برگشت، و رحمت خداوند به بنده‌اش نزدیک و او درخواست و دعایش را پاسخ‌گوست (نک: طبرسی، ۱۳۷۷: ۲۶۵). از این جهت، تفاوت جوهری توسعه دینی با توسعه غیردینی تفاوت دینداری با جاهلیت

۱. «و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت. از او آموزش بطلید، سپس به سوی او بازگردید که پروردگارم [به بندگان خود] نزدیک و اجابت‌کننده [خواسته‌های آنها] است».

است؛ تفاوت حاکمیت الهی با حاکمیت شیطانی است؛ تفاوت خداپرستی با خودپرستی است (نک: سید بن قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۹۱۰).

اهداف نهایی توسعه اسلامی

اهداف توسعه و پیشرفت غربی رفاه مادی در سطح کلان و آزادی مطلق در سطح خرد است. اما اسلام نگاهی ویژه به انسان و جامعه دارد. هدف این دین مقدس در سطح خرد، بندگی خدا و ایجاد حیات طیبه و در سطح کلان، ایجاد جامعه‌ای عادلانه است. بنابراین، توسعه مورد نظر دین اسلام توسعه‌ای معنوی و عادلانه است تا نیازهای حقیقی از نیازهای کاذب تشخیص داده شده و جامعه بشری در پی تأمین نیازهای حقیقی انسان‌ها اعم از نیازهای مادی و معنوی باشد.

الف) حیات طیبه

آنچه امروز تمدن غرب را دچار بحران ساخته تنگنای زندگی و نبود رفاه مادی و مانند آن نیست، بلکه نبود معنویت و اخلاق است. هنگامی که بشر الگوی انسان کامل را نداشته باشد و نهادهای شیطانی نیز حاکمیت داشته باشند، آزادی مطلق او را به سمت الگوهای شیطانی سوق می‌دهد و بسیاری از انسان‌ها سرتاسر وجود خود را به شیطان می‌سپارند. اسلام برای حل این مشکل، هدف اساسی توسعه در سطح خرد را حیاتِ طیبه اعلام کرده است. بنابراین، هدف والای فرد دیندار و پیرو قرآن کریم دستیابی به حیاتِ طیبه و زندگی پاک است که با ایمان و عمل صالح به دست می‌آید. قرآن کریم به این زندگی چنین تصریح کرده است:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) (نحل: ۹۷).

و در آیه ۲۹ سوره رعد نیز بنا بر تفسیر علامه طباطبایی (ره) به حیاتِ طیبه اشاره می‌کند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۳۵۷).

مفسران در معنای «حیاتِ طیبه» تفسیرهای گوناگونی آورده‌اند (نک: رجایی، ۳۲)؛ به نظر می‌رسد با توجه به احادیث و ادعیه‌ای که در مورد این واژه وارد شده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴: ۴۶۴، حدیث ۴)^۱ می‌توان با احتمال قریب به یقین به دیدگاه علامه طباطبایی رسید که می‌فرماید: «مراد حیات معنوی و حیات قرب و مشاهده است که شرط آن بندگی و اخلاص در بندگی است. حیات ظاهری همین خوردن و خوابیدن و... است و حیات معنوی به انجام اعمالی است که در آنها مشاهده حق و تقرب به حق باشد» (نک: رخسار، بی‌تا، فصل ۱۳، ۵۷۱).

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعْنَى رَضِيَتْ عَمَلَهُ وَأَطَلَتْ عُمْرَهُ وَأَخْتَبْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَيَاةً طَيِّبَةً».

امام خمینی (ره) نیز هدف عمده قرآن و انبیای الهی را «توسعه معرفه الله» دانسته است: عمده نظر کتاب الهی و انبیای عظام بر توسعه معرفت است. تمام کارهایی که آنها می کردند، برای این که معرفه الله را به معنای واقعی توسعه دهند؛ جنگ‌ها برای این است صلح‌ها برای این است، و عدالت اجتماعی، غایتش برای این است. این‌طور نیست که دنیا تحت نظر آنها بوده است که می‌خواستند فقط دنیا اصلاح بشود. همه را می‌خواهند اصلاح بکنند (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶، ج ۱۹: ۱۱۵).

ب) جامعه عادلانه

هدف نهایی همه پیامبران حیات طیبه و توسعه معنویات است، اما این هدف بدون مبارزه با نهادهای طاغوتی و خلع سلاح شیطان به دست نمی‌آید. از این رو، همواره دعوت رسولان به دو چیز بوده است: بندگی خداوند و مبارزه با طاغوت. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل: ۳۶).

حقیقت بعثت رسولان میان جوامع انسانی جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و پرهیز از گرویدن به طاغوت دعوت کنند. «طاغوت»، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنای متجاوز و متعدی از حد و مرز است و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد شود نیز گفته می‌شود، از این جهت به شیطان، بت، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی شود، طاغوت گفته می‌شود (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۲۲۲).

مبارزه با طاغوت هنگامی اثربخش خواهد بود که حکومت عدل اولیای الهی تشکیل شود. خداوند در سوره حدید، آیه ۲۵ آنجا که هدف «نبوت عامه» را بازگو می‌کند، چنین می‌فرماید: (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه باس شديد) (حدید، ۲۵).

در این آیه هدف عمومی همه پیام‌آوران و زمامداران حکومت الهی در طول تاریخ، همان قسط و عدل جامعه شمرده شد، لیکن رعایت حقوق فرد و جامعه و تأمین همه مظاهر تمدن، از فروع نورانی شدن افراد آن جامعه است (نک: جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۰۴). مردم وقتی قیام به عدل و قسط می‌کنند که دست کم، قانون طلایی «آنچه را که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند» رعایت کنند و رعایت این قانون مستلزم وجود الگوی «خليفة الله» و «انسان نورانی» است که خود نور است و مظهر عدل و سرچشمه عدل و از این جهت، مردم را به عدل و ارزش‌های اجتماعی دیگر هدایت می‌کند و مصادیق مبهم مفهوم روشن عدل را با رفتار عملی خود به آنها نشان می‌دهد (نک: جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۹۸-۲۱۲). اما چون عوامل ضلالت،

درون بیشتر جوامع و انسان‌ها وجود دارد و مانع تحقق عدل می‌شود، می‌بایست زور مشروع و قانونی توسط «انسان نورانی» غالباً به کار گرفته شود.

بنابراین، هدف ارسال پیامبران، در این آیه، قیام مردم به قسط بیان شده است. تحقق این هدف، به دو شیوه امکان‌پذیر است: انسان‌ها پس از آگاهی از معیارهای قسط در زمینه‌های مختلف زندگی و در سایه پند و اندرز و بشارت و انداز، خود به قسط عمل می‌کنند. این راهی آرمانی است که البته، عمومیت ندارد؛ زیرا موانع درونی و بیرونی هدایت و عوامل داخلی و خارجی گمراهی تحقق این شیوه را مشکل و ناممکن می‌سازند. از این رو، امام عدل و حکومت عادلانه، با استفاده از اهرم‌های قدرت که در اختیار دارد، عدل را تحقق می‌بخشد. این مطلب از عبارت (وَأَتَزَكِّيْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ) نیز به روشنی استفاده می‌شود؛ زیرا اگر این عبارت با بخش نخست آیه، مناسبتی نداشته باشد، مستلزم لغو‌گویی قرآن است که فرضی نادرست است (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ، وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ) (طارق: ۱۳-۱۴؛ نک: ربانی‌گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۴۳).

مبانی عقیدتی یا تفاهم شناختی توسعه انسانی

مراد از «تفاهم شناختی» تفاهم مردم یک جامعه بر سر ارزش‌های جهان‌بینی است. آنچه در توسعه مهم است. وجود واقعی ارزش‌ها و تأثیر آنها بر توسعه است و گرنه فرهنگ مکتوب و علمی چون کلام و فلسفه به خودی خود تأثیرگذار نیستند. تفاهم شناختی هنگامی در یک جامعه حاصل می‌شود که اولاً، جهان‌بینی ارائه شده منطقی، عقلانی و پاسخ‌گوی بسیاری از شبهات ذهنی مردم باشد؛ ثانیاً، نظریه پرداز یا نظریه پردازانی که منتسب به این جهان‌بینی اند به اندازه‌ای مقبولیت داشته و از نظام شخصیتی منحصر به فردی برخوردار باشند که توده‌های مردم را به باور قلبی نسبت به آن جهان‌بینی برسانند. ثالثاً، از طریق تأسیس نهادها و نمادهای لازم به پایداری آن جهان‌بینی در میان نسل‌ها کمک شود.

بنابراین، امروزه در جوامع اسلامی باید اولاً، در پی جهان‌بینی صحیح دینی در مقابل جهان‌بینی‌های خرافی مذهبی باشیم و ثانیاً، به دنبال راه کارهای درونی کردن این عقاید متین و محکم.

مبانی عقیدتی توسعه انسانی از منظر اسلام که نظام شخصیت فرد را سامان می‌دهد و انسان مطلوب مکتب را که هدف و وسیله توسعه انسانی اسلامی است محقق می‌کند، عبارتند از: (۱) قیام برای خدا؛ (۲) تفکر؛ (۳) ایمان و (۴) عمل صالح.

۱. قیام برای خدا

اولین قدم برای تحقق توسعه مورد نظر، قیام برای خداوند متعال است. بنابراین، این نوع

توسعه پیش از همه اصول به یک اصل بنیادین نیازمند است و آن این که برای خدا قیام کنید: **(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأِحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا)** (سبأ: ۴۶).
امام خمینی (ره) می‌فرماید:

از تمام موعظه‌ها خدای تبارک و تعالی انتخاب کرده این یک موعظه را: **(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأِحْدَةٍ)**؛ یعنی همین یکی را من موعظه می‌کنم، چون همه چیز تو اینجاست **(إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأِحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)** همه چیز در قیام لله است. قیام لله معرفه الله می‌آورد. قیام لله فدایی برای الله می‌آورد. قیام لله فداکاری برای اسلام می‌آورد. همه چیز در این قیام لله است، و لهذا تنها موعظه‌ای که انتخاب کرده خدای تبارک و تعالی از بین موعظه‌ها همین موعظه است که **(إِنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى)** اجتماعی و انفرادی قیام لله بکنید. انفرادی برای وصول به معرفت الله، اجتماعی برای وصول به مقاصد الله (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶، ج ۱۸: ۱۲۶).

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های نظام‌های مذهبی از آغاز تاریخ تا کنون تضاد محتوی و شکل یا تضاد میان اهداف و ابزارها و توجه بیشتر به شکل و ابزار بوده است. این آسیب موجب تهی شدن این نظام‌ها از محتوی و فراموش شدن اهداف شده و سبب بروز نزاع مذهب علیه مذهب شده است. توسعه انسانی هنگامی دینی است که دغدغه دینداری در آن بر دغدغه شریعت‌مداری حاکم باشد.^۲ علامه شعرانی بین شخص دینداری که به اصول دین پای‌بندتر است و برای سعادت آخرتش و حیات طیبه یا زندگی گوارا می‌کوشد با متشرعی که در عمل به شریعت و احکام علاقه بیشتری دارد و به مطابقت اعمالش با ظواهر شرع قناعت می‌کند و برای سعادت آخرتش چندان نمی‌کوشد تفاوت قائل شده و می‌گوید:

کسانی که در قرآن و روایات تتبع کنند ملاحظه خواهند کرد که عمده نظر اسلام به همین جنبه اخروی است. لذا بر فقها و مبلغین لازم است که هنگام تعلیم این مسائل به مردم بر همین جنبه تأکید بیشتری کنند تا تصمیم مردم بر اجتناب مؤکد شود و نظر به آخرت داشته باشند که وظیفه مسلمانی این است. اما اینکه کم‌فروش مالک می‌شود یا نمی‌شود شاید به فتوای برخی یا

۱. «بگو: من تنها به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید».
۲. دین در اصطلاح صحیح و دقیق با شرع فرق دارد. شرع قوانین فقه را گویند و دین سایر مسائل را مانند اصول عقاید و اخلاق؛ بنابراین، دایره فراتر و عام‌تر دین اعم از فقه و شریعت است.

همه مالک پول می‌شود، ولی چه سود از این مالکیت که هزاران زیان از عذاب و خشم خدا دربردارد (شعرانی، ۱۳۹۸، ج ۱، واژه تطفیف).

«دینداری»، صداقت، امانت و درستکاری را در سطوح خرد و کلان به ارمغان می‌آورد، معصیت و حرمت گناهان اقتصادی را بزرگ جلوه می‌دهد و گناهکار را پشیمان می‌کند. هزینه‌های اجتماعی کاهش یافته و کارایی مطلق و بدون هزینه موجب خیر و برکت کثیر می‌شود. هنگامی که هدف نهایی توسعه انسانی زندگی گوارا و دست‌یابی به حیات طیبه شود، هیچ‌گاه ظاهرسازی‌های شرعی نمی‌توانند محتوای الهی نظام را خدشه‌دار کنند. پیامد این انگیزه الهی در زمینه توسعه اقتصادی توجه بنیادین به هدف نهایی و روح نظام اسلامی است. بدین ترتیب، اگر حتی عدالت، حقوق مالکیت و قانون‌مندی در جامعه اسلامی به خوبی پیاده شود، اما به معنویت و نظام محتوایی الهی توجه کافی نشود، محتوای این نظام آسیب خواهد دید.

به هر تقدیر، انگیزه الهی و قیام فردی و گروهی برای خداوند متعال و این انقلاب روحی فردی و جمعی (نک: صدر، بی‌تا: ۱۹۴-۱۹۵) انسان و گروه ویژه، سازمان و نهاد ویژه می‌طلبد. بنابراین، پاسخ به این پرسش که ویژگی‌ها و ارزش‌های انسان دیندار - به عنوان محور توسعه انسانی - چیست؟ آغاز می‌شود: تفکر، ایمان، و عمل صالح.

۲. تفکر

قرآن کریم پس از ذکر قیام برای خدا می‌فرماید: «ثم تفکروا»، یعنی، سپس بیندیشید. اما در چه چیز باید اندیشه کرد؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح «حذف متعلق دلیل بر عموم است». یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهم‌تر، اندیشیدن به این چهار پرسش است: از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ و اکنون در کجا هستم؟ ولی برخی از مفسران معتقدند که متعلق «تفکر» در این جا جمله پس از آن است؛ «ما بِصَاحِبِکُمْ مِنْ جَنَّةٍ» یعنی اگر اندکی تفکر کنید به خوبی در می‌یابید که پیامبر ۹ از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزّه است. ولی معنای نخست روشن‌تر به نظر می‌رسد، اما بی‌شک از اموری که باید در آن اندیشید همین مسئله نبوت و صفات برجسته‌ای است که در وجود پیامبر اسلام ۹ و عقل و درایت او بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۱۳۷).

جایگاه و منزلت تفکر از منظر قرآن کریم به اندازه‌ای است که با بیان‌های مختلف انسان‌ها را به اندیشه‌ورزی و تدبیر دعوت کرده و بی‌اعتنایان به تفکر را توبیخ و به شدت نکوهش

کرده است (بقره: ۱۷۱)؛ تا آنجا که افرادی که از اندیشه و تعقل گریزانند، به عنوان پست‌ترین جنبندگان معرفی شده‌اند (انفال: ۲۱-۲۳).^۲ پیروی کورکورانه از گذشتگان به شدت مورد نکوهش واقع شده و خطابات قرآن مایه عبرت و بهره‌گیری صاحبان خرد دانسته شده است (بقره: ۱۷۰).^۳ قرآن کریم، به جای آن که آدمیان را به تعبد محض و پذیرش بی‌دلیل عقاید دینی فرا خواند، خود به اقامه دلیل عقلی پرداخته (انبیاء: ۲۲)،^۴ عملاً همین شیوه را به مخاطبان خود توصیه کرده است (بقره: ۱۱۱).^۵ ریشه‌ای‌ترین گناه آدمی - که اسباب دوزخی شدن او را فراهم می‌سازد - سرپیچی از رهنمودهای عقل، دانسته شده است (ملک: ۱۰).^۶

اهل فهم و عقل مورد بشارت الاهی واقع شده‌اند (زمر: ۱۸-۱۷)^۷ و قرآن از ما می‌خواهد از آنچه بدان علم نداریم، پیروی نکنیم (اسراء: ۳۶).^۸ علامه طباطبایی، مفسر برجسته قرآن، درباره مطابقت این دستور قرآن با فطرت می‌فرماید:

پیروی نکردن از چیزی که بدان علم نداریم و متابعت از علم در حقیقت، حکمی است که فطرت خود بشر آن را امضا می‌کند؛ زیرا انسان فطرتاً در مسیر زندگی - یعنی در اعتقاد و عملش - جز رسیدن به واقع هدفی ندارد. او می‌خواهد اعتقاد و عملی داشته باشد که بتواند قاطعانه بگوید: واقع و حقیقت همین است و بس و این تنها با پیروی از علم محقق می‌شود و گمان و شک چنین اثری ندارد و مظنون و مشکوک را نمی‌توان گفت عین واقع است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۹۲).

علم و دانش مایه سرفرازی است (مجادله: ۱۱)^۹ و دانشمندان از دیگران برترند (زمر: ۹).^{۱۰} البته، در

۱. (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّبِعُ بِمَا لَا يُسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ صَمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).
۲. (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ).
۳. (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَلَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ).
۴. (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).
۵. (وَقَالُوا لَنْ نَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ آمَاتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ (أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعِي وَذِكْرٌ مِّن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ) (انبیاء: ۲۴)؛ (أَمْ نَبِّدُ الْخَلْقَ تَمَّ يَبْعِدُهُ وَمَنْ يَرْذُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (نمل: ۶۴)؛ (وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) (قصص: ۷۵).
۶. (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ).
۷. (وَالَّذِينَ احْتَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَخْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِي * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ).
۸. (وَلَا تَقَفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنهُ مَسْئُولًا).
۹. (تَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

ادامه گفته می‌شود که علم، ایمان و عمل صالح با هم ویژگی خلیفه خداوندانند و هر یک به تنهایی تأثیر نسبی و ارزش کمال‌آفرین جزئی خواهند داشت. تفکر، دانش و عقلانیت در همه امور منشأ پیشرفت‌های عظیم در تمدن‌سازی شده و می‌شود. اندیشه‌ورزی و عقلانیت به ویژه عقلانیت عمل عنصر اساسی و هویت‌بخش یک تمدن پویا و پایدار می‌باشد و معیار ارزش‌گذاری در مورد تمدن‌ها نیز عقلانیت موجود در آنها است.

۳. ایمان

مهمترین رکن توسعه از نگاه دین و بنیاد اصلی و اساسی افزایش توانایی جامعه اسلامی برای رسیدن به حیات طیبه ایمان به خداست.^۲ برخلاف تمدن غرب که میان ایمان و علم تضادی عمیق قائل است و بر همین اساس، در تاریخ تمدن خود، عصری به نام عصر ایمان و عصری به نام عصر علم داشتند، تاریخ تمدن قدیم اسلامی تقسیم می‌شود به: الف) عصر شکوفایی که عصر علم و ایمان بود، و ب) عصر انحطاط که علم و ایمان توأم انحطاط یافتند.

بنابراین، برای تحقق تمدن جدید اسلامی نباید اشتباه غرب مبنی بر پذیرش تضاد میان علم و ایمان را تکرار کرد (نک: مطهری، ۱۳۷۱: ۲۱).

«ایمان» علم به یگانگی و ربوبیت خداوند و عقد قلبی نسبت به آن است. بنابراین، ایمان ترکیبی از علم و التزام قلبی است. ایمان صرف علم و ادراک نیست؛ چرا که قرآن از کافرانی سخن می‌گوید که با وجود علم و آگاهی به کفر گرایش داشتند.^۳ بسیاری از انسان‌ها با علم و درک زشتی و پلیدی عملی، با این همه به آن عمل اعتیاد دارند و نمی‌توانند خود را از آن بازدارند، برای همین است که تنها قبح آن را درک کرده‌اند، ولی ایمان به آن ندارند و در نتیجه، تسلیم درک خود نمی‌شوند. نیز برخی دیگر را می‌بینیم که افزون بر درک تسلیم هم

۱. (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ).

۲. ایمان به خدا در واژه‌های قرآن به معنای تصدیق به یگانگی او و پیغمبرانش و تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او و تصدیق به هر حکمی است که فرستادگان او آورده‌اند. البته، تا اندازه‌ای با پیروی عملی، نه این که هیچ پیروی نداشته باشد و از این رو، در قرآن هر جا که صفات نیک مؤمنین را برمی‌شمارد و یا از پاداش جمیل آنان سخن می‌گوید به دنبال ایمان، عمل صالح را هم ذکر می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۶).

۳. ایمان، تنها صرف علم نیست، به دلیل آیات زیر که از کفر و ارتداد افرادی خبر می‌دهد که با علم به انحراف خود کافر و مرتد شدند، مانند آیه شریفه (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أذْهَابِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ) (محمد: ۲۵) و آیه شریفه (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ) (محمد: ۳۲) و آیه شریفه (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (نمل: ۱۴) و آیه شریفه (وَ أَصَلَّ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ) (جاثیه: ۲۳)، این آیات، ارتداد و کفر و جحود و ضلالت را با علم جمع کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸: ۲۵۹).

شده‌اند و پس از تسلیم توانسته‌اند بدون درنگ دست از آن کار بردارند و این همان ایمان است (نک: نصری، ۱۳۷۹: ۲۴۵).

از دیدگاه قرآن کریم آن علمی موجب هدایت می‌شود که همراه با التزام قلبی باشد. به عبارت دیگر، آگاهی و اعتقاد اگر با لوازم قلبی همراه باشد ایمان خوانده می‌شود و موجب هدایت خواهد بود و گرنه چه بسا به ضلالت و گمراهی بینجامد اگر با هوای نفس همراه باشد. علامه طباطبایی می‌فرماید:

علم ملازم هدایت نیست، هم چنان که ضلالت ملازم با جهل نیست، بلکه آن علمی ملازم با هدایت است که توأم با التزام عالم به مقتضای علمش باشد، یعنی عالم ملتزم به لوازم علم خود نیز باشد و به آن عمل کند تا دنبالش هدایت بیاید و اما اگر عالم باشد، ولی به خاطر اینکه نمی‌تواند از هوای نفس صرف نظر کند ملتزم به مقتضا و لوازم علم خود نباشد، چنین علمی باعث اهتداء او نمی‌شود، بلکه چنین علمی در عین اینکه علم است ضلالت هم هست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸: ۱۷۳).

به هر تقدیر، آنچه که در سایه ایمان به خدا پدید می‌آید از ارزش بسیار بالایی برخوردار است. مواردی مانند رزق و روزی، اطمینان، امنیت و آرامش، ایجاد برکت و باز شدن درهای آسمان و بسیاری موارد دیگر^۱، همگی می‌توانند توسعه و پیشرفتی را نشان دهند که بسیار بالاتر و والاتر از توسعه مادی در غرب است و از آن می‌توان به سعادت در دنیا تعبیر کرد.

۴. عمل صالح

ایمان که تنها منشأ هدایت است مرکب از علم و التزام قلبی است. از این رو، مانند علم و التزام شدت و ضعف و افزایش و کاهش می‌یابد. آنچه که موجب افزایش و شدت ایمان می‌شود کار نیک و عمل صالح است و آنچه سبب کاهش و ضعف ایمان و حتی کفر و

۱. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف: ۹۶)؛ (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُم أُمَّةٌ مَّقْصُودَةٌ وَّكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (مائد: ۶۶)؛ (وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا) (جن: ۱۶)؛ (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا) (طلاق: ۲-۴)؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (حدید: ۲۸)؛ (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جُنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح: ۱-۱۰)؛ (وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُرْزُقْكُمْ قُوَّةً إِلَى قَوَاتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ) (هود: ۵۲)؛ (وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (ابراهيم: ۷)؛

شرک می‌شود، گناه و عمل ناشایست است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۱۶). علامه طباطبایی (ره) دربارهٔ درجاتی و تشکیکی بودن ایمان می‌فرماید:

این آن حقیقتی است که اکثر علماء آن را پذیرفته‌اند و حق هم همین است، دلیل نقلی هم همان را می‌گوید، مانند آیه مورد بحث که می‌فرماید: **(لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ)** و آیاتی دیگر و نیز احادیثی که از ائمه اهل بیت : وارد شده و از مراتب ایمان خبر می‌دهد (همان، ج ۱۸: ۲۶۰).

ایشان چهار مرتبه برای ایمان اثبات می‌کند و در هر مرتبه‌ای اعمال شایسته‌ای منشأ افزایش ایمان می‌شوند (همان، ج ۱: ۳۰۳-۳۰۱).^۱

قرآن کریم به روشنی در سورهٔ عصر بیان می‌کند که تمامی انسان‌ها در زیان کاری‌اند، مگر آنان که ایمان آورده و تمامی اعمال صالحه را انجام دهند.^۲ بنابراین، کسانی به حیات طیبه دست می‌یابند که علم و اندیشه‌ورزی و ایمان از ویژگی‌های بارز آنها باشد و از سوی دیگر، تمامی تلاششان بر این باشد که تمامی کارهای نیک را انجام دهند. برای رفع نگرانی از مؤمنینی که ممکن است به رغم همهٔ تلاش‌ها نتوانند تمامی اعمال صالحه را انجام دهند.

۱. علامه طباطبایی نخست، برای هر یک از اسلام و ایمان چهار مرتبه اثبات می‌کند و سپس میان اسلام و ایمان تمایز قائل شده است؛ چهار مرتبه ایمان عبارتند از: مرتبه نخست: اذعان و باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین، که لازمه‌اش عمل به غالب فروع است؛ مرتبه دوم: اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی که خدای تعالی در باره‌اش می‌فرماید: **(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)** «حجرات: ۱۵» و نیز فرموده: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ تَوَّابُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ)** «صف: ۱۰-۱۱» که در این دو آیه دارندگان ایمان را، باز به داشتن ایمان ارشاد می‌کند، پس معلوم می‌شود ایمان دوم آنها غیر از ایمان نخستین است؛ مرتبه سوم: ایمانی است که آیات **(فَإِذْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ تَا آيَةَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ)** «مؤمنون: ۱-۳» و نیز آیه **(إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)** و آیاتی دیگر بان اشاره می‌کند و چه بسا بعضی از مفسرین که این دو مرتبه را یعنی دوم و سوم را یک مرتبه شمرده‌اند و اخلاق فاضله از رضا و تسلیم و سوداگری با خدا و صبر در خواسته خدا و زهد به تمام معنا و تقوی و حب و بغض به خاطر خدا، همه از لوازم این مرتبه از ایمان‌اند؛ مرتبه چهارم: انسان در این مرتبه به چنان ادراک و التزام قلبی می‌رسد که دیگر خودش را مملوک عرفی مالک مطلق نمی‌داند، بلکه او را مالک حقیقی می‌داند و این درک و التزام هم به او افاضه می‌شود و این حالت سرتاسر وجودش را فرا می‌گیرد که خداوند متعال دربارهٔ این مرتبه از ایمان می‌فرماید: **(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا، وَكَانُوا يَتَّقُونَ)** «یونس: ۶۲». چون مؤمنینی که در این آیه ذکر شده‌اند، باید این یقین را داشته باشند، که غیر از خدا هیچ کس از خود استقلالی ندارد و هیچ سببی تاثیر و سببیت ندارد، مگر به اذن خدا، وقتی چنین یقینی برای کسی دست داد، دیگر از هیچ پیشامد ناگواری ناراحت و اندوهناک نمی‌شود و از هیچ محذوری که احتمالش را بدهد نمی‌ترسد، این است معنای این که فرمود: **(نه خوفی بر آنان هست، و نه اندوهناک می‌شوند)**، و گر نه معنا ندارد که انسان حالتی پیدا کند که از هیچ چیز نترسد، و هیچ پیشامدی اندوهناکش نسازد، پس این همان ایمان مرتبه چهارم است که در قلب کسانی پیدا می‌شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشند (همان، ج ۱: ۳۰۱-۳۰۳).

۲. **(وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ خَسِرٌ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ)** (عصر).

قرآن کریم در سوره اعراف، آیه ۴۲ مطلبی می‌فرماید که اشک شوق آدمی را جاری می‌سازد: **(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)**. علامه طباطبایی می‌فرماید:

جمله **(لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)** برای تقویت دل‌های مؤمنین و امیدوار ساختن آنان است، چون قبلاً ایمان را مقید به عمل صالح کرده بود، و معلوم است کمتر کسی از مؤمنین موفق می‌شود جمیع اعمال صالح را انجام داده و به مقتضای کلمه (الصالحات) که جمع با الف و لام مفید استغراق است هیچ یک از اعمال صالح را ترک نکند، و این خود باعث نومیدی بیشتر مؤمنین است، لذا در جمله مورد بحث رفع این نگرانی می‌فرماید: تکلیف هر کس به قدر وسع و استطاعت اوست، پس هر کس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد و لو خود را به مشقت هم نیندازد باز از اهل این آیه و از اصحاب بهشت جاودان خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۸، ۱۱۵).

بدین ترتیب، چنین انسان‌هایی سرمایه‌ جانشان زبانی نمی‌بیند؛ زیرا در تحت ولایت خدای تعالی قرار دارند، هر چه برایشان تقدیر کند، مایه سعادت آنهاست، اگر چیزی به اینان عطا کند خیرشان در آن است و اگر هم منع کند باز خیر است. هم چنان که خداوند در وصف این زندگی طیب فرموده است: **(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)** (نحل: ۹۷) و در وصف آنها که از یاد خدا دوری جسته‌اند و دارای اطمینان قلب نیستند می‌فرماید: **(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى)** (طه: ۱۲۴).

چون مؤمنین به وظایف انسانی خود عمل می‌کنند و می‌خواهند به حق برسند، در دنیا زندگی بانشاط و پاکیزه‌ای دارند و رشد می‌یابند، ولی کفار عنایتی به این که به حق برسند ندارند و دل‌هایشان هیچ اعتنایی به وظایف انسانی ندارد، بلکه تمام همشان شکم و شهوتشان است و سرگرم لذت‌گیری از زندگی دنیای کوتاه مدت‌اند و مانند چارپایان می‌خورند و غیر از این آرزو و هدفی ندارند. از این رو، این مؤمنین در تحت ولایت خدا هستند، چون راهی را پیش گرفته‌اند که خدایشان خواسته و به سوی آن هدایشان کرده و به همین جهت در آخرت داخل بهشتی می‌شوند که از دامنه آن نهرها جاری است و اما آن دسته دیگر - یعنی کفار - هیچ ولی‌ای ندارند و به خودشان واگذار شده‌اند به همین جهت، جایگاه و منزلشان آتش است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۸، ۲۳۱).

(إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ (محمد: ۱۲).

این دو نوع نگاه به زندگی، زمینه و بنیاد دو نوع توسعه انسانی و شیطانی را در جوامع بشری ایجاد می‌کند.

حال به مبانی ارزشی یا اخلاقی توسعه انسانی از منظر اسلام می‌پردازیم. خیرخواهی، پیروی از حق و مبارزه با باطل، اعتقاد به نهاد دولت دینی اصول و مبانی ارزشی توسعه انسانی هستند. این ویژگی‌ها جامعه‌سازی مبتنی بر اسلام را تضمین می‌کنند. به عبارت دیگر، گسترش خرده نظام شخصیت ایمانی و بسط ارزش‌های دینی‌ای که اسباب کرامت و بزرگواری همه انسان‌ها را در یک جامعه فراهم می‌آورد با بشردوستی، حق‌طلبی و پیروی از دولت دینی حاصل می‌شود.

مبانی اخلاقی یا تفاهم ارزشی توسعه انسانی

فعالیت‌های انسان افزون بر رفتارهای فردی ارتباطات او با دیگر انسان‌ها را نیز در برمی‌گیرد. انسان به دلیل اینکه به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را رفع کند به برقراری ارتباط با دیگران اقدام می‌کند. تمایل او به رفع نیازهایش از یک سو و میل به تعالی و کمال از سوی دیگر، دو انگیزه قوی‌اند که او را به برقراری ارتباط در سطوح مختلف برمی‌انگیزانند، اما این ارتباط چگونه باید باشد تا زندگی گوارا و کرامت برای فرد و عدالت برای جامعه محقق شود و توسعه انسانی مورد نظر اسلام محقق شود؟ پاسخش در تحقق سه ویژگی خیرخواهی، حق‌طلبی و اعتقاد به نهاد دولت دینی است.

۱. خیرخواهی و انسان‌دوستی

یکی از ویژگی‌های برجسته انسانی که در حیات طیبه زندگی می‌کند خیرخواهی و خیراندیشی او نسبت به دیگران است. او می‌خواهد دیگران نیز به تمامی کمالات ممکن برسند و برای این هدف مقدس تمامی وجودش را بی‌مزد و منت نثار می‌کند (شعراء: ۳).^۲ این افراد که قلب‌های زنده و نورانی‌شان تسلیم امر خداوند است. اهمی‌خاص و اعتنائی تام به ظهور سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند، و می‌خواهند همه جا حق پیروی

۱. خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است درمی‌آورد، و [حال آن‌که] کسانی که کافر شده‌اند، [در ظاهر] بهره می‌برند و همان‌گونه که چارپایان می‌خورند، می‌خورند، و [لی] جایگاه آنها آتش است.

۲. (فَلَمَّا كَبُرَ بَاخِعُ النَّفْسِكِ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ آسَفًا) (الکهف: ۶)؛ لَعَلَّكَ بَاخِعُ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

شود و پیروی آن دائمی شود. از این رو، خداوند سبحان پس از ذکر ایمان و عمل صالح برای خروج از ورطه خسران - در سوره مبارکه عصر- سفارش به حق و صبر را که برآمده از روح خیرخواهی است، از دیگر ویژگی‌های مؤمنین صالح قرار داده است. پیامبران الهی مصادیق کامل چنین خیرخواهانی هستند و بارها بدین ویژگی در قرآن کریم با واژه‌هایی چون «ناصح» (اعراف: ۷۹ و ۶۸) و «محسنین»^۱ تعبیر شده است. انسان دوستی، دلسوزی، علاقه‌مندی، شفقت^۲، جود، فضل^۳، احسان^۴، مهربانی، و انفاق مفاهیمی‌اند که از روحیه خیراندیشی و

۱. (أَبْلَغَكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ) (اعراف: ۶۸)؛ (فَتَوَكَّلْ عَلَيْهِمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُؤْتُونَ النَّاصِحِينَ) (اعراف: ۷۹). راغب اصفهانی می‌گوید: کلمه «نصح» به معنای به کار بردن نهایت درجه قدرت خود در عمل و یا سخنی است که در آن عمل و یا سخن مصلحتی برای صاحبش. این کلمه از جمله «نصحت له الود»؛ «دوستی را در باره او به نهایت درجه خلوص رساندم» گرفته شده و ناصح عسل به معنای عسل خالص است، ممکن هم هست از جمله «نصحت الجلد»؛ «پوست را دوختم» گرفته شده باشد، (چون ناصح نیز مانند ناصح پوست همه سعی اش در این است که دریدگی و نقیصی را که در کار دوستش پیدا شده رفو و اصلاح کند) چون ناصح به معنای خیاط و نصاب به معنای نخ خیاطی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۰۸).

۲. (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (بقره: ۱۹۵)؛ (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (آل عمران: ۱۳۴)؛ (وَكَايُنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِذَا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَبِتَّ أَقْدَامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (آل عمران: ۱۴۶-۱۴۸)؛ (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (انعام: ۸۴)؛ (لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (توبه: ۹۱)؛ (وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (هود: ۱۱۵)؛ (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (يوسف: ۲۲)؛ (وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (يوسف: ۵۶)؛ (قَالُوا أَتَيْنِكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَسَاقُ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (يوسف: ۹۰)؛ (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (قصص: ۱۴)؛ (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنكبوت: ۶۹)؛ (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (الصافات: ۷۹-۸۰)؛ (وَوَادَّيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (صافات: ۱۰۴-۱۰۵).

۳. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ * وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَأَعُو فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْلَمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ * وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ) (طور: ۲۱-۲۶).

معنای آیه این است که: ما در دنیا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتیم، هم آنان را دوست می‌داشتیم و به سعادت و نجاتشان از مهالک و ضلالت‌ها عنایت داشتیم، و هم از این که مبادا گرفتار مهالک شوند می‌ترسیدیم و به همین منظور به بهترین وجهی با آنان معاشرت می‌کردیم و نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی‌داشتیم (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ۱۹، ص ۱۵).

۴. (وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَبِغْضٍ فَفَضْلٌ لَكُمْ فَرِيضَةُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تُعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (بقره: ۲۳۷)؛ و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده اید [به]

خیرخواهی نشأت می‌گیرند و موجبات مهرورزی، تعاون، ایثار، وحدت، همبستگی و هماهنگی در میان اجتماعات گوناگون بشری اعم از خانواده، بنگاه، ملت، و میان ملت‌ها می‌شوند. در تعالیم اسلامی محبت و عاطفه (پیرامون محور حق) از ارکان ایمان و لازمه رشد و تقویت ایمان معرفی شده‌اند و بر ایجاد الفت بین مومنین و پیدایش پیوند قلبی بر اساس مهر و محبت تأکید فراوان شده است. البته محبت، برادری و تعاون در صورتی از استحکام برخوردار است که مبنای مستحکم و ثابتی داشته باشد و این امر بدون توجه به عالمی برتر و گذشت از نیازهای مقطعی امکان‌پذیر نیست. حضرت علی ۷ می‌فرماید: «کسی که برای خدا اخوت و برادری و دوستی اختیار کند سود می‌برد، و کسی که برای دنیا دوستی کند زیان می‌برد» (ری شهری، ۱۴۱۶، ج: ۱، ۴۰). قرآن کریم نیز بر دیدگاه خدایی بودن محبت و دلسوزی تأکید کرده و محسنین را کسانی می‌داند که هم کار خوب و اثربخش انجام می‌دهند و هم کار را به نحو کارآمد، متقن و محکم می‌آورند^۳ و هم چون ممکن است این کار نفعی برایشان در دنیا نداشته باشد بخاطر خدا انجام می‌دهند و از این جهت است که با نفسشان مجاهده می‌کنند و می‌گویند: (ربنا الله ثم استقاموا)^۴.

۲. پیروی از حق و مبارزه با باطل

خیرخواهی و انسان‌دوستی یکی از مهم‌ترین پایه‌های توسعه و پیشرفت اجتماع‌ها و جوامع

آنان بدهید!، مگر این که آنان خود ببخشند، یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و گذشت کردن شما به تقوا نزدیک‌تر است. و در میان یک‌دیگر بزرگواری را فراموش مکنید؛ زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. کلمه «فضل» مانند کلمه فضول به معنای زیادی است، با این تفاوت که فضل چنان که گفته‌اند، زیادی در مکارم و کارهای ستوده است و فضول، به معنای زیادی در ناستوده است. در این جمله کلمه «فضل» آمده که از نظر اخلاقی سزاوار است انسان در مجتمع حیاتش آن را به کار گیرد، و افراد اجتماع در آن قلمرو با یک‌دیگر زندگی و معاشرت کنند و منظور این بوده که مردم را به احسان و فضل به یک‌دیگر تشویق کند، تا افراد به آسانی از حقوق خود صرف نظر کنند و شوهر در مورد همسرش تسهیل و تخفیف قائل شود و همسر او نیز نسبت به شوهرش سخت‌گیری نکند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۲، ۲۴۶).

۱. (وَيَأْتِيكَ مِنْ إِحْسَانًا) (بقره: ۸۳، نساء: ۳۶، انعام: ۱۵۱، اسراء: ۲۳)؛ (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) (نحل: ۹۰)؛ (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا) (احقاف: ۱۵).

۲. «من آخی فی الله غنم، من آخی للدنیا حرم».

۳. «نصوح» از ماده «نصح» (بر وزن صلح) در اصل به معنای خیرخواهی خالصانه است، و از همین رو به غسل خالص «ناصح» گفته می‌شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید همراه با محکم کاری باشد واژه «نصح» گاه به این معنا نیز آمده است، به همین جهت به نمای محکم «نصاح» (بر وزن کتاب) و به خیاط «ناصح» گفته می‌شود، و این هر دو معنا، یعنی «خالص بودن» و «محکم بودن» در توبه «نصوح» باید جمع باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج: ۲۴، ۲۹۰).

۴. «احسان» عبارت است از انجام هر عملی به وجه حسن و بی‌عیب، هم از جهت استقامت و ثبات و هم از جهت این که جز برای خدا نبوده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۴، ۲۰).

بشری است، اما تفاوت کلیدی توسعه دینی و سکولار در این است که خیرخواهی دینی در جهت احقاق حق^۱ و ابطال باطل است، در حالی که خیرخواهی سکولار (با فرض اومانستی بودن آن) خالی از محتواست، و محتوایش با خواست و میل انسان پرمی‌شود و بنابراین، حاکمیت در چنین جوامعی بر مبنای خواست اکثریت شکل می‌گیرد. قرآن کریم در سوره عصر توصیه و خیرخواهی را مطلق بیان نکرده است، بلکه آن را مقید به حق کرده است و چون دست‌یابی به حق مشکل است پس از آن توصیه به صبر به نحو مطلق کرده است که شامل انواع صبرها می‌شود.^۲ همین‌طور، در آیه ۲۰۰ سوره آل‌عمران، فلاح و رستگاری جامعه مؤمنین منوط به صبر فردی و جمعی که موجب هم‌افزایی قدرت این جامعه می‌شود، شده است و این نشان می‌دهد که خیرخواهی حق‌مدارانه بدون درگیری با باطل و مبارزه صبورانه حاصل نمی‌شود.^۳ بنابراین، اسلام می‌خواهد حق (یعنی توحید، اسلام، عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافه‌ها، اسارت‌ها و مظالم) تثبیت و نهادینه شود و باطل (یعنی شرک، کفر، بی‌ایمانی، ظلم و فساد) ابطال شود و از میان برود، هر چند مجرمان ناخرسند باشند؛ (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).^۴

چندین آیه از آیات قرآن کریم تصریح می‌کنند که مبنای ارزشی دین اسلام پیروی از حق

۱. «حق» در اصل به معنی «مطابقت و هماهنگی» است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود، تطبیق می‌کند، حق گفته می‌شود، و این که به خداوند «حق» می‌گویند به خاطر آن است که ذات مقدس او بزرگ‌ترین واقعیت غیر قابل انکار در عالم هستی است، و به عبارت روشن‌تر: حق یعنی موضوع ثابت و پایرجایی که باطل به آن راه ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۴۲۱).

۲. (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (عصر: ۳). در این آیه صبر به صورت مطلق ذکر شده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا، صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصیبت‌هایی است که بنا بر قضا و قدر الاهی به آدمی می‌رسد.

۳. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (آل‌عمران: ۲۰۰). «مصابر» عبارت است از این که جمعیتی به اتفاق یک‌دیگر اذیت‌ها را تحمل کنند و هر یک صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست، دست به دست هم دهد و تاثیر صبر بیشتر شود و این معنا امری است که هم در فرد (اگر نسبت به حال شخصی او در نظر گرفته شود) محسوس است و هم در اجتماع (اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون او در نظر گرفته شود) چون سبب می‌شود که تک‌تک افراد نیروی یک‌دیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۹۱).

۴. (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكُلِّ مِائْتَةٍ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) (انفال: ۷-۸)؛ نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۰۱؛ و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می‌داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت) * تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

است نه موافقت طبع و هوای نفس، و نه خواست اکثریت. تنها کافی است سوره یونس مطالعه شود که بیش از بیست و چند بار کلمه «حق» در آن تکرار شده است.^۱ از منظر اسلام زندگی حقیقی و سعادت واقعی یک جامعه آن زندگی‌ای است که جامع و واجد سعادت مادی و معنوی و دنیایی و آخرتی انسان باشد؛ پدید آوردن چنین اجتماعی مستلزم این است که قوانینش بر اساس خلقت و فطرت تنظیم شود، نه بر اساس خواست و منافع مادی انسان و نه بر اساس خواست اکثریت؛ از همین رو، اسلام دعوت خود را بر اساس پیروی از حق و هدایت قرار داده نه بر پیروی هوی و هوس، تمایلات، عواطف و احساسات اکثریت و چنین فرموده است: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) (روم: ۳۰) و نیز فرموده: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه: ۳۳) و نیز فرموده: (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ) (مؤمنون: ۹۰).

از سوی دیگر، از منظر^۲ علامه طباطبایی پدید آوردن چنین اجتماع حق‌مداری مستلزم این است که در چنین اجتماعی اعتقادات حقه و فضایل اخلاقی و صالح بودن اعمال یک‌جا رعایت شود، برای اینکه نه مادیات از معنویات بی‌نیاز است و نه معنویات از مادیات. و به

۱. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ) (توبه: ۳۴) (وَاللَّهُ يُقْضِي بِالْحَقِّ) (مؤمن: ۲۰) و درباره مؤمنین فرموده: (وَتَوَصَّوْا بِالْحَقِّ) (عصر: ۳)؛ (نَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (زخرف: ۷۸)، در این آیه شریفه تأکید شده است که «حق موافق میل بیشتر مردم نیست» و در جای دیگر مسئله پیروی از خواست اکثریت را رد نموده و فرمود: «پیروی از خواست اکثریت، سر از فساد در می‌آورد» و آن این آیه است که (بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ وَ كَلُوا نَبْعَ الْحَقِّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ) (مؤمنون: ۷۱). قرآن کریم همچنین تصریح می‌کند که: (فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ) (یونس: ۳۲) (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۴، ۱۰۳).

۲. قول به وحدانیت خدا و استقامت بر آن، قول حقی است که اصلی ثابت دارد و به همین جهت از هر تغییر و زوال و بطلانی در امان می‌ماند و آن اصل، خدای عز‌اسمه و یا زمینه حقایق است و آن اصل شاخه‌هایی دارد که بدون هیچ مانع و عایقی از آن ریشه جوانه می‌زند و آن شاخه‌ها عبارتند از معارف حق فرعی و اخلاق پسندیده و اعمال صالح که مؤمن، حیات طیبه خود را با آنها تأمین نموده و عالم بشریت و انسانیت، با آنها رونق و عمارت واقعی خود را می‌یابد، همین معارف، اخلاق و اعمال هستند که با سیر نظام وجود که به ظهور انسان (البته انسان مفلور بر اعتقاد حق و عمل صالح) منتهی می‌شود سازگاری و موافقت دارند و هر چه که غیر این معارف باشد از مبدأ عالم، جوانه نروده و با حیات طیبه انسانی و سیر نظام وجود سازگار نیست. مؤمنین کاملی که گفتند: «رَبُّنَا اللَّهُ» و پای آن نیز ایستاده و مصداق مثل مذکور در آیه شدند، همان‌ها هستند که همیشه مردم از خیرات و برکات ایشان بهره‌منداند. و همچنین هر کلمه حق و هر عمل صالحی، مثلث این مثل است، «اصلی ثابت و فروعی پررشد و نما و ثمراتی طیب و مفید و نافع دارد». و مثل در آیه شریفه شامل همه آنها می‌شود، و شاید نکره (یعنی بدون الف و لام) آمدن «کَلِمَةً طَيِّبَةً» برای این بوده که عمومیت را برساند، چیزی که هست، مقصود از آن در آیه شریفه بطوری که از سیاق استفاده می‌شود عموم نبوده، بلکه همان اصل توحید است که دیگر عقاید حق بر اساس آن و روی آن تهنه بنا می‌شوند و فضایل اخلاقی نیز از آن جوانه‌ها منشعب می‌شوند و همچنین اعمال صالح به صورت میوه از آنها سر می‌زند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۱۲، ۵۲).

عبارت دیگر، فضایل انسانی باید رعایت شود چه سود مادی داشته باشد و چه ضرر ببار آورد و همچنین از رذایل باید پرهیز کرد چه منفعت مادی به همراه داشته باشد و چه به منافع مادی ضرر برساند. البته، باید دانست که رعایت فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل ضرر نمی‌رساند، مگر اینکه از راه میانه‌ای که حق آن را ترسیم و تعیین نموده تخطی شود و به افراط و یا تفریط بگراید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹: ۱۹۱).

این راه میانه همان تشکیل دولتی دینی است که این دولت بر اساس سه فارق و جداکننده حق از باطل، یعنی قرآن کریم^۱، پیامبران، امامان معصوم، و اولیای الهی (رهبر جامعه دینی)^۲، و عقل مبتنی بر تقوا^۳ عمل کرده و موجبات پیشرفت و توسعه حق را در تمامی ابعادش فراهم می‌کند.

۳. اعتقاد به نهاد دولت دینی

راه میانه برای عدالت و احقاق حق و ابطال باطل تشکیل دولتی دینی است. قرآن کریم یکی از مهم‌ترین هدف ارسال پیامبران را رفع اختلافات برآمده از روشن نبودن حق و باطل اعلام کرده است: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^۴ (بقره: ۲۱۳).

توضیحاتی درباره آیه شریفه از کتاب دین و دولت:

۱. از جمله (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...) بر می‌آید که در نخستین مرحله از تاریخ بشر، زندگی انسان دست‌خوش اختلافات عمیق و ریشه‌داری - که حل آنها به شریعت آسمانی نیاز

۱. (إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ) (طراق: ۱۳)؛ (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنِ) (بقره: ۱۸۵)؛ (نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ) (آل عمران: ۳-۴)؛ (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) (فرقان: ۱).

۲. (وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْقُرْآنَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (بقره: ۵۳)؛ (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْقُرْآنَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ) (انبیاء: ۴۸).

۳. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (انفال: ۲۹).

۴. «مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

داشته باشد - نبوده است؛ چرا که زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی بروز اختلافات، محدود بوده و اختلاف اندکی که بروز می‌کرده، از طریق شریعت عقل و در پرتو پند و اندرز پیامبران الهی حل می‌شده است؛ این مرحله را، مرحله «نبوت بدون شریعت» می‌نامند. تا این که رفته‌رفته زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بروز اختلافات گسترش یافت؛ به گونه‌ای که دیگر شریعت، عقل و پند و اندرزهای پیامبران برای حل اختلافات کافی نبود؛ در چنین شرایطی، شریعت وحی با نبوت همراه و تاریخ نبوت وارد مرحله نوین یعنی «نبوت با شریعت» شد.

۲. روشن است که مقصود از «کتاب» در آیه مذکور، کتاب شریعت است نه مطلق کتاب آسمانی؛ زیرا حکم و داوری مربوط به شریعت است نه معارف نظری یا اخلاقی صرف و شرایع آسمانی بنابر آیه ۱۳ سوره شوری، عبارتند از: (۱) شریعت نوح؛ (۲) شریعت ابراهیم؛ (۳) شریعت موسی؛ (۴) شریعت عیسی و (۵) شریعت پیامبر اسلام ۹. چنان که می‌فرماید: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...).

۳. مقصود از حکم کردن «کتاب» در اختلافات، این است که حکم و داوری بر اساس قوانین دین و شریعت آسمانی صورت گیرد. چنان که در جای دیگر، می‌فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ، فَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)^۱ (نساء: ۱۰۵).
۴. روشن است که حکم و داوری در اختلافات، مطلوب بالذات نیست؛ بلکه حکم و داوری مقدمه‌ای است برای رفع اختلاف و مهار کردن آن و جلوگیری از تعدی به حقوق افراد و تحقیق این هدف در گرو دو امر است:

الف) روشن شدن حق در واقعه مورد نزاع که با حکم و داوری انجام می‌شود.

ب) اجرا شدن حکم و تنفیذ آن و اجرا شدن حکم، در سایه حکومت، امکان‌پذیر

است (ربانی‌گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۴۱-۴۲).

بنابراین، هر چند اسلام برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر اصلاحات خود را از دعوت به «توحید» شروع کرد، تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند و آن‌گاه قوانین خود را بر همین اساس تشریح نمود، ولی تنها به تعدیل خواست‌ها و اعمال بسنده نکرد، بلکه آن را با قوانین گوناگون عبادی و اجتماعی تکمیل کرد و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را بر آن

۱. ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا در میان مردم بر اساس آنچه خداوند به تو آموخته است داوری کنی، پس مدافع خیاانتکاران مباش.

اضافه کرد. آن‌گاه ضمانت اجرا را برای دوران پس از پیامبران تشریحی تا آخرالزمان در درجه نخست به عهده حکومت دینی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند و از مهم‌ترین مزایا که در این دین به چشم می‌خورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع با یکدیگر است؛ ارتباطی که سبب وحدت کامل آنان می‌شود؛ به این معنا که روح توحید در فضایل اخلاقی که این آیین بدان دعوت می‌کند ساری و روح اخلاق نامبرده در اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است. در نتیجه، تمامی اجزای دین اسلام پس از تحلیل به توحید باز می‌گردد و توحیدش پس از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه می‌کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می‌شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۱۰۹)، همچنان که قرآن کریم فرمود: **(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)**^۱ (فاطر: ۱۰).

به تعبیر دیگر، جهان‌بینی توحیدی، ارزش‌های اخلاقی و فقه و حقوق اسلام در ترابط با یکدیگر و هماهنگی و سازگار با هم هدف اعلی «حیات طیبه» و توسعه معنویات را محقق می‌کنند و دولت دینی با وضع قوانینی که مطابق با فرمان خداوند است به احقاق حق و ابطال باطل، یعنی به «توسعه عدالت» می‌پردازد؛ چرا که عدالت به معنای حکم‌راندن بر طبق فرمان حق و خداوند است. علامه شعرانی ضمن بیان برخی آیات قرآن کریم (شوری: ۱۵، نساء: ۵۸، مائده: ۴۲ و ۴۴)^۲ جامعه عادل را جامعه‌ای می‌داند که معصوم بر آن حاکم باشد و اگر نشد فقیه عادل منتخب مردم بر اساس حکم خداوند حکومت کند. اگر این هم نشد جامعه‌ای که بر آن دمکراسی مبتنی بر احکام دین حاکم باشد قابل قبول است و گرنه دیگر حکومت‌ها ظالمانه هستند (نک: شعرانی، ۱۳۹۸: واژه‌های عدل و حکم).

ماهیت توسعه انسانی اسلامی

با توجه به اهداف نهایی اسلام از توسعه و مبانی عقیدتی و ارزشی ارائه‌شده در این مقاله به روشنی ملاحظه می‌شود که توسعه از دیدگاه اسلام، انسانی، معنوی، عادلانه و خیرخواهانه

۱. «کلمه طیبه به سوی او بالا می‌رود، ولی عمل صالح آن را بلند می‌کند».

۲. **(أَمْرٌ لِأَعْدِلٍ بَيْنَكُمُ)** (شوری: ۱۵)؛ مرا فرمودند میان شما عدل کنم. **(وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)** (نساء: ۵۸) خدا فرمود چون میان مردم حکم کنید باید که به عدل حکم کنید. عدل مقابل ظلم است یعنی هر چه مطابق حکم خدا نباشد و در آیه ۴۲ سوره مائده فرمود **(وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ)**.

است؛ از این رو، در یک جمع‌بندی کلی از بحث‌هایی که مطرح شد، و با ملاحظه تعریفی که از توسعه انجام پذیرفت، توسعه انسانی مورد نظر اسلام را می‌توان این‌گونه بیان کرد: «توسعه انسانی اسلامی فرایند تحول بلندمدت، همه‌جانبه، ساختاری و کیفی درون یک نظام اجتماعی بنام جامعه (دولت - ملت) است که نیازهای حقیقی رو به گسترش جمعیت را از طریق بسط ظرفیت‌های مادی و معنوی انسان در بستر عدالتی فراگیر به منظور دستیابی به حیات طیبه با روشی عقلانی برآورده کند». این تعریف ویژگی‌های ذیل را داراست:

الف) توسعه از منظر اسلام بشردوستانه و خیرخواهانه است.

ب) توسعه سالم یک فرایند پیچیده است که در آن تمامی خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به گونه‌ای هماهنگ و متناسب تکامل می‌یابند. بنابراین، در این فرایند درون یک جامعه تحولی بلندمدت، همه‌جانبه، ساختاری و کیفی رخ می‌دهد که برخی بدان «به گشت اجتماعی» نیز گفته‌اند (نک: چلبی، ۱۳۷۵: ۲۹۱-۲۹۲).

ج) توسعه سالم در پی تأمین همه نیازهای بشری است، چه نیازهای کاذب و چه حقیقی. اما توسعه انسانی از دیدگاه اسلام در پی تأمین نیازهای حقیقی بشر است. هدایت انسان‌ها به سمت بازار کالاها و خدمات مفید و حلال هنر ادیان توحیدی به ویژه اسلام است.

بسط ظرفیت‌های عموم انسان‌ها اعم از توانایی‌های مادی و معنوی هنگامی امکان‌پذیر است که پیش‌تازان وارسته و آزاده‌ای در جامعه حضور داشته باشند تا با بسط اخلاق و انسانیت زمینه پذیرش انصاف و عمل به آن را در میان آحاد جامعه محقق سازند. هنگامی که دولت دینی حاکمیت یابد با گسترش اخلاق، انصاف و عدالت می‌تواند به تکمیل این فرایند کمک شایانی نماید. بنابراین، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های توسعه انسانی متعارف با توسعه انسانی اسلامی امکان ایجاد فرصت‌های برابر برای همه انسان‌ها در نظام توسعه اسلامی است.

هدف نهایی، بسط ظرفیت‌ها ایجاد انواع اضطراب‌ها و فشارهای ناشی از زندگی مادی در توسعه انسانی متعارف نیست، بلکه هدف دستیابی به آرامشی پایدار است که در نتیجه ارتباط مستمر و آزادانه با خداوند متعال و انسان‌های متعالی به دست می‌آید که «حیات طیبه» نامیده می‌شود.

راه رسیدن به توسعه انسانی اسلامی از طرق علمی، معقول و با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و حداکثر کردن منافع دنیا و آخرت مردم میسر و ممکن خواهد بود.

کتاب نامه

۱. تودارو، مایکل (۱۳۷۸)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه: غلامعلی فرجادی، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، چاپ نهم.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، فلسفه حقوق بشر، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. _____ (۱۳۷۹)، ولایت فقیه: ولایت فقاقت و عدالت، تنظیم و ویرایش: محمد محرابی، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم.
۴. چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی نظم، تهران: نشر نی.
۵. امام خمینی (۱۳۸۶)، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ چهارم.
۶. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۱)، جزوه درسی پارادایم‌های علوم انسانی، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، کارگاه آموزشی ارائه شده در پژوهشگاه.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
۸. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱)، دین و دولت، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ سوم.
۹. رجایی، سیدمحمد کاظم، «توسعه به عنوان هدف (نگرش قرآنی)»، فصلنامه معرفت، ش ۲۸.
۱۰. رخشاد، محمد حسین (بی تا)، در محضر علامه طباطبایی، سایت غدیر.
۱۱. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، قاهره: دارالشروق.
۱۲. شعرانی، ابوالحسن (۱۳۹۸ق)، نثر طوبی یا دائرة المعارف لغات قرآن مجید، ج ۱، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، چاپ دوم.
۱۳. صدر، سیدمحمدباقر (بی تا)، سنت‌های تاریخ در قرآن، مترجم: سیدجمال موسوی اصفهانی، انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۶. کلمن، دیوید، نیکسون، فورد (۱۳۷۸)، اقتصادشناسی توسعه نیافتگی، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر وثقی.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

۱۸. محمدی ری شهری، محمد (۱۴۱۶ق)، میزان الحکمه، قم: دارالحدیث.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۱، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هشتم.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۱. نراقی، یوسف (۱۳۷۰)، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱. نصری، عبدالله (۱۳۷۹)، مبانی انسانشناسی در قرآن، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.